

امنیت افغانستان در پرتو نظام اجتماعی آن

مختار رحیمی^۱

محسن اسلامی^۲

چکیده

متغیرهای امنیت‌زدا برای هر دولت به‌مثابه اولویت‌های بنیادین در جهت بقای آن دولت تصور می‌شود و بنابراین، تمرکز سیاست‌گذاران کشورها بر آن است تا متغیرهای مذکور را مورد شناسایی و در نهایت آن را امحا نمایند. نظام اجتماعی افغانستان واجد متغیرها و درهم‌تنیدگی‌های خاصی است که با تشدید امواج تمدن مدرنو سرایت آن به این محیط، بر دامنه این پیچیدگی افزوده شده است. این مقاله بر درک ریشه‌های اجتماعی امنیت در افغانستان متمرکز است. براین اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که نظام اجتماعی افغانستان چگونه بر امنیت افغانستان تأثیر می‌گذارد؟ پاسخ به پرسش مطروحه در قالب فرضیه پژوهش چنین خواهد بود که افغانستان دارای یک جامعه سه شکافی فعال است که این وضعیت، منجر به تنش‌زایی در افغانستان می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، این جامعه سه شکافی با ایجاد یک‌چرخه تنش‌زایی مداوم، ضمن تولید و بازتولید تنش در افغانستان، باعث برون‌ریزی پیامدهای آن به کشورهای پیرامونی می‌شود؛ بنابراین، امنیت داخلی افغانستان و امنیت همسایگان افغانستان، متأثر از تحولات و تطورات بافتار اجتماعی افغانستان است. این پژوهش بنا بر هدف، توسعه‌ای است و روش تحقیق، کیفی و از نوع تحلیل اسنادی و ابزار گردآوری داده‌ها، فیش‌برداری است.

▪ واژگان کلیدی:

امنیت، افغانستان، جامعه سه شکافی، چرخه تنش‌زایی، کشورهای پیرامونی.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

mokhtar.rahimi@modares.ac.ir

^۲ نویسنده مسئول و دانشیار رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

eslammi.m@modares.ac.ir

مقدمه

امنیت در افغانستان کلاهی نادر است. در شکل‌گیری این فضای ناامن مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی نقش‌آفرینی می‌نماید. دولت - ملت‌سازی ناقص، بحران اقتصادی، بحران‌های اجتماعی و جغرافیای خشن از مهم‌ترین متغیرهای داخلی امنیت‌زدا در این کشور هستند. کنشگری مخرب بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به همراه ژئوپلیتیک محصور، از عوامل بیرونی مؤثر در امنیت ضعیف افغانستان است.

کشور افغانستان از چشم‌انداز جغرافیایی، در زیرمجموعه چندین سیستم منطقه‌ای، از جمله آسیای مرکزی، خاورمیانه، شرق آسیا و آسیای جنوبی قرار گرفته است (یوسف زهی و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۲). از چشم‌انداز تاریخی، افغانستان با فراز و نشیب‌های فراوانی در سیاست و حکومت مواجه بوده است و در نتیجه، امنیت کشورهای اطراف را نیز تحت‌الشعاع تحولات درونی خود قرار داده است. این کشور اسلامی تا پیش از دهه ۱۹۸۰، علی‌رغم کشاکش‌ها و نزاع‌های درونی، در آرامش نسبی به سر می‌برد. در این راستا، چنانچه تاریخ چند دهه گذشته افغانستان مورد رصد و کنکاش قرار گیرد، شاهد دوره‌ای مملو از چالش‌ها و نزاع‌های درون سیستمی و برون سیستمی هستیم. کودتای داوود خان در سال ۱۹۷۳، نظام پادشاهی افغانستان را دچار شوک نمود و زمینه‌های قدرت‌گیری نیروهای نوگرایی کمونیست را فراهم نمود. متعاقباً، با خروج ارتش شوروی از افغانستان، حکومت مورد حمایت آن دوام نیاورد و گروه‌های جهادی مورد پشتیبانی کشورهای همسایه و غربی به قدرت رسیدند. این گروه‌ها و احزاب قومی که از تجربه، تخصص و روش‌های حکومت‌داری چیزی نمی‌دانستند، پس از حدود یک سال، باهم وارد میدان درگیری‌های قومی شدند. جنگ‌های احزاب جهادی و گروه‌های مسلح قومی، کابل و برخی تأسیسات باقیمانده از جنگ‌های این گروه‌ها با ارتش شوروی را نیز ویران کرد و میلیون‌ها نفر مجبور به مهاجرت داخلی و خارجی شدند. استمرار این وضعیت سبب تقویت گروه طالبان شد.

طالبان با اتکا به پشتوانه قومی و گرایش‌های مذهبی، به‌آسانی گروه‌های مجاهد را از قدرت کنار زدند و حدود پنج سال بر حدود نود و پنج درصد خاک افغانستان حاکمیت داشتند. البته در این دوران نیز جنگ‌های پراکنده در جبهه پنجشیر، دره‌صوفسمنگان، قسمت‌هایی از بامیان و در بلخاب - سرپل ادامه داشت. با حمله القاعده به برج‌های دوقلوی نیویورک آمریکا، معادله عوض شد و آمریکا پس از گرفتن مجوز از شورای امنیت سازمان ملل بر حکومت طالبان تاخت و در حدود یک ماه حکومت طالبان را برچید. سقوط طالبان، پنجره جدیدی به سوی جنگ و ناامنی گشود و قالب جنگ دگرگون شد. پس از بیست سال نبرد، طالبان دوباره به حاکمیت

برگشتند و این بار، داعش خراسان، جبهه مقاومت ملی، جبهه شورای متحد ملی و چندین جبهه دیگر، حاکمیت طالبان را به چالش کشیدند (فیروزی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۰۶).

روند این وضعیت آشوبناک و متلاطم، به تدریج تشدید شده است و تاکنون نیز ادامه دارد. از چشم‌انداز اجتماعی، چنانچه به بافت و ماهیت جامعه افغانستان نگریسته شود، چنین مستفاد می‌شود که انسجام و یکپارچگی اجتماعی در این کشور شکننده و ضعیف است و بافت موزائیکی و ناهم‌جنس اجتماعی از خصایص اصلی این جامعه به شمار می‌آید. وضعیت منحصربه‌فرد اجتماعی افغانستان، سهم عمده‌ای در شکل‌گیری اتفاقات در صحنه سیاسی و امنیتی این کشور ایفا می‌نماید. در نتیجه، امنیت کشورهای مجاور نیز متأثر از این تحولات خواهد بود.

می‌توان گفت، یکی از علل بنیادین تداوم خشونت و ضعف امنیت، کم‌توجهی به ابعاد و ریشه‌های اجتماعی ناامنی در افغانستان است. بر این اساس، هدف اصلی نگارندگان در این نوشتار، ادراک بسترها و زمینه‌های اجتماعی امنیت و نظم در افغانستان است. چنانچه به رویکردها و اقدامات پیشین در خصوص مقوله امنیت در افغانستان رجوع شود؛ شاهد هستیم که بیشتر به مسائل سخت‌افزاری و روبنایی پرداخته شده است و لایه‌های زیرین و مخفی در افغانستان کمتر مورد مذاقه بوده است. در این شرایط، ضروری است به متغیرهای نرم‌افزاری مداخله‌گر در امنیت افغانستان یعنی ابعاد اجتماعی بیشتر پرداخته شود. پژوهش حاضر، درصدد تحلیل رابطه بین نظام اجتماعی افغانستان و ساختار امنیت در افغانستان است و بنابراین، کوشش خواهد شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که نظام اجتماعی افغانستان چگونه بر امنیت افغانستان تأثیر می‌گذارد؟ نتایج حاکی از آن است ناهمگونی قومی، مذهبی و فکری در جامعه افغانستان زاینده شکاف‌های سه‌گانه در افغانستان است. شکاف‌های سه‌گانه نیز متعاقباً تعارض‌های سه‌گانه را در افغانستان سبب می‌شود. تعارض‌های مزبور، افغانستان را مبدل به محیطی می‌نماید که در آن ناامنی، در یک‌چرخه مداوم تولید و بازتولید می‌شود. در نتیجه، امنیت افغانستان و همسایگان آن، به‌صورت مستقیم متأثر از تحولات جامعه افغانستان است. در این راستا، نگارنده قائل به کاربست ایستارهای نظریه برساخت‌گرایی است.

چارچوب نظری: فرض‌های اولیه نظریه برساخت‌گرایی^۱ در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی، تشریح و تبیین شد تا به مخاطب چنین ارائه نماید که چرا این رویکرد تئوری کنوین واجد اهمیت است (Dietrich, 2021: 246). بنابراین، ورود رهیافت برساخت‌گرایی به حوزه علم روابط بین‌الملل عمدتاً با پایان نزاع شرق و غرب در قالب جنگ سرد ارتباط می‌یابد، یعنی حادثه‌ای که رهیافت‌های سنتی این علم مانند واقع‌گرایان و لیبرال‌ها در تبیین و توصیف آن ناکام ماندند (کریمی، ۱۴۰۰: ۳۸).

^۱. Constructivism theory

بر این پایه، سازه انگاران به منظور ارائه نظریات و تبیین جهان بینی خود سه اصل اولیه را ارائه می کردند. در وهله اول، آن ها بر این اعتقاد بودند که بنیان های تئوریک متغیر اجتماعی ناکافی و ضعیف بود و بنابراین، حصول ادراک نوینی از زیست اجتماعی ضروری می نمود. در وهله دوم، حاکم شدن شرایط آشفستگی و هرج و مرج در بعضی از دولت ها رخت برست و می بایست چارچوب های اجتماعی نوینی در جهت تثبیت کارایی و صلاحیت تصمیمات جدید و ائتلاف های سیاسی ارائه شود. در وهله سوم، جایگزین های راسیونالیسم و مادی گرایی^۱ قادر هستند تا روابط بین بازیگران را از رهگذر پیوند ساختارها و چارچوب های اجتماعی در هزاره سوم ارتقا بخشند (Walter, 2019: 88-90).

اساساً، سازه انگاران محیط بین الملل و آنچه را که ما قادر هستیم درباره این محیط بدانیم، در قالب اجتماعی برساخته شده و در طول زمان می نگرند. این رویکرد به ذات واقعیات و ذات شناخت تمرکز دارد که در ادبیات پژوهش به آن آنتولوژی و اپیستمولوژی^۲ هم گفته می شود. نظریه پرداز این نظریه، یعنی ونت^۳ بر این باور است که تفاهم بین الازدهانی^۴ و مشترک بازیگران در یک جامعه، بنیان ارتباطات آن ها را در فضای بین المللی و منطقه ای شکل می دهد (Sarina, 2018: 2-3). نظریه پردازان عمده این جریان فکری، همانند کراتوچویل^۵، نیکولاس اونف^۶، الکساندر ونت و جان راگی^۷ بر این باور هستند که اساساً جهان اجتماعی ما، مبتنی بر گزاره خاص و معینی نمی باشد.

به بیان دیگر، مقوله ای نیست که رویه ها، مقررات و باید و نبایدهای آن، از مسیر پژوهش علمی قابل فهم یا تبیین باشد؛ بلکه آن ها عمدتاً ناشی از زمینه های بین ذهنی افراد در فرآیند تعاملات است (خضری، ۱۳۸۸: ۸۱-۸۲). آنان مترصد رجعت مقوله فرهنگ، هویت و متغیرهای درون سیستمی به دایره نظریه دانش روابط بین الملل هستند. همچنین، آن ها از ایده محوری صرف نیز پرهیز نموده و بر این مسئله تأکید دارند که نباید هم منظومه های تحلیلی محیط را به ایده، گفتمان و زبان کاهش داد. در این نقطه، آن ها با اتخاذ رویکرد بینابین، ضمن جدایی از خردگرایی، به جریان های فکری رئالیست ها و نولیبرال ها^۸، پساتجددگرایان^۹ و برداشت های

1. Rationalism and materialism

2. Ontology and epistemology

3. Alexander Wendt

4. Intersubjective understanding

5. Friedrich Kratochwil

6. Nicholas Onuf

7. John G. Ruggie

8. Neo-rationalism, realists and neoliberals

9. Postmodernists

پساساختارگرایانه^۱ نیز متصل نمی‌شوند و ضمن تعریف یک جایگاه انحصاری، حریم خود را با این نحله حفظ می‌نمایند (Bennett, 2012:146).

از منظر برساخت‌گرایی، هنجارهای اجتماعی به‌مثابه جنبه‌هایی از ساختار اجتماعی که از کنش‌ها و باورهای بازیگران در جوامع خاص پدیدار می‌شوند، مفهوم‌سازی شده‌اند. هنجارها با تشکیل هویت و علایق بازیگران، آن اعمال و باورها را شکل داده‌اند (Hoffmann, 2015:74).
ونت با تمرکز بر مقوله هویت، درصدد است که بداند اتفاقات رخ داده در بعد زمانی گذشته، چگونه ادراک دولت‌ها از شرایط کنونی خود را شکل و قالب می‌دهد و به علت ماهیت نظری خود، بر روند تاریخی و تکاملی، تفکر و تمرکز می‌کند. تحت این شرایط، نگاه تاریخی آنان باعث می‌شود تا نظریه برساخته‌گرایی در تبیین نحوه نزاع رهبران منطقی و حسابگر با مشکل فقدان اطمینان از آینده، مواجه شود (Isa:2022:588). بر این اساس، آنان با تأکید بر مقولاتی نظیر تأثیر هنجارها، ایده‌ها، هویت‌ها، جامعه، فرهنگ‌ها و انگاره‌های ذهنی بر شکل‌گیری رفتار بازیگران در محیط پیرامونی خود دارای امتیازهایی هستند که می‌تواند این پژوهش را در نیل به اهداف، یاری نمایند.

۱. هویت‌های متعارض قومی در افغانستان

وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۲۰۱۰، داده‌های آماری را از بافت جمعیتی افغانستان منتشر نمود که مطابق با آن، پشتون‌ها از نظر کمیت، بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان هستند. آن‌ها چهل و دو درصد از جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند. طبق این داده‌ها، تاجیک‌ها در جایگاه دوم قرار دارند با بیست و هفت درصد و در مرتبه سوم و چهارم هزاره‌ها با نه درصد و ازبک‌ها نیز تقریباً با نه درصد جای گرفته‌اند (Lamer and Foster, 2011:4). با عنایت به ساختار ناهمگون و نامتجانس افغانستان، تعارضات قومی در این کشور اجتناب‌ناپذیر بوده است. بر این مبنا، چنانچه رویکردی تاریخی به این مسئله اتخاذ شود، شاهد درگیری‌ها و رقابت‌های قومی مداوم در جغرافیای افغانستان خواهیم بود.

پشتون‌ها و تعارضات قومی. اولین دولت افغانستان در سال ۱۷۴۷، توسط احمد شاه درانی یکی از اعضای قوم پشتون تأسیس شد. از سال ۱۷۴۷، قدرت سیاسی بین دو قبیله قوی پشتون که «غیلزی و درانی» نامیده می‌شوند، تقسیم می‌شد. امیر عبدالرحمن خان بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ میلادی، به عنوان پادشاه افغانستان بر کشور حکومت می‌کرد. امیر با ریشه کنی حکومت‌های کوچک قبیله‌ای یک اقتدار مرکزی قدرتمند را در کشور ایجاد کرد. امیر که قدرت را

^۱. Poststructuralism

^۲. Ahmad Shah Durrani- (1720-1772)

به زور تصرف کرد، برای غیر پشتون‌ها حق مشارکت را به رسمیت نشناخته بود و برخی از آن‌ها را کشته یا تبعید کرد (Kartal, 2020: 60). در بین سلاطین معاصر، نادرشاه^۱ نقش بالایی در تشدید تعارضات قومی ایفا نمود. او به دوره حاکمیت حبیب‌الله کلکانی^۲ خاتمه داد و با سیطره یافتن بر جریان قدرت، مجلس ملی را تشکیل داد. در مجلس مزبور، انحصار قدرت در دستان قوم پشتون جمع شده و سایر اقوام از دایره قدرت کنار گذاشته شدند. در واکنش به این رویکرد نادرشاه، برخوردهای قومی در کشور تشدید و شورش‌ها علیه وضعیت حاکم آغاز شد، ولی نادرشاه اقوام معترض را شدیداً سرکوب نمود. در ادامه، او با استحکام بخشیدن به بنیان‌های قدرت خود، سیاست پشتون‌سازی^۳ افغانستان را علیه سایر اقوام اجرایی نمود. او محمدگل مومند^۴ که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های ترکیه بود را در سمت وزیر امور خارجه افغانستان گماشت. ریشه‌های فکری مومند از ناسیونالیسم قومی و نژادگرایی قومی نشأت می‌گرفت (Khan, 2021: 37).

در ادامه، سیاست‌های دیگری از سوی دولت مستقر علیه سایر اقوام آغاز شد. در این راستا، با استقرار چند هزار پشتون در سرحدات شمالی و اعطای امتیازاتی به آنان نظیر زمین، دارایی و امکانات درصدد تغییر بافت جمعیتی برآمد. این امکانات از مردم بومی و غیر پشتون به‌اجبار گرفته شده بود. همچنین، در عصر شاه محمود، چند هزار نفر از ازبک‌زبانان و ترکمن‌ها از ولایات شمالی به کابل منتقل شدند و تحت آزار و شکنجه توسط نیروهای پشتون قرار گرفتند. سیاست پشتون‌نیزه کردن در مسائل اجتماعی و فرهنگی نمود بیشتری یافت. اسامی فارسی یا ترکی شهرها، روستاها، شفاخانه‌ها و ولایات و نواحی به پشتون تغییر یافت. در این راستا، محمد گل مومند معتقد بود که سایر اقوام نظیر تاجیک‌ها و هزاره‌ها و ازبک‌ها باید نامه‌نگاری‌های خود را به زبان پشتو تغییر دهند؛ بنابراین، به نامه‌های غیر از زبان پشتو ترتیب اثر داده نمی‌شد (Bordonaro, 2023: 175-176).

تاجیک‌ها و تعارضات قومی. از زمان تأسیس حکومت افغانستان در اواسط قرن هجده میلادی تاکنون، تاجیک‌ها تلاش زیادی برای تصرف قدرت سیاسی انجام داده‌اند؛ اما فقط در دو برهه توانسته‌اند به این هدف نائل آیند. اولین مقطع در زمان امیر حبیب‌الله خان کلکانی بود که از تاجیک تباران بود و توانست به مدت نه ماه در افغانستان با واژگونی امان‌الله خان^۵، بر مسند قدرت تکیه بزند. پس از آنکه کلکانی، کابل را در سال ۱۹۲۹ به تصرف خود درآورد؛ در ابتدا حکومت حبیب‌الله از سوی پشتون‌ها و سایر اقوام مورد حمایت و پشتیبانی واقع شد؛ اما متعاقباً، با عیان

^۱. Mohammad Nadir Shah (1883-1933)

^۲. Habibullāh Kalakāni (1891-1929)

^۳. Pashtunization

^۴. Muhammad Gul Momand (1885-1964)

^۵. Amanullah Khan (1892-1960)

شدن برتری قومیت تاجیک در این دوره در برابر پشتون‌ها، این مسئله برای پشتون‌ها چندان مطلوب نبود. بنابراین، به تدریج برخی شورش‌ها علیه دولت کلکانی توسط نادرشاه پشتون آغاز شد. لذا، حبیب‌الله کلکانی تاجیک تبار که در ابتدا از سوی پشتون‌ها به‌عنوان جانشین رسول خدا پذیرفته شد، در ادامه به‌عنوان دزد و مفت‌خور شناخته شد و از اریکه قدرت ساقط شد.

در مقطع دوم در زمان برهان‌الدین ربانی^۱ در دوره مجاهدان، تاجیک‌ها توانستند به‌عنوان رئیس‌جمهور افغانستان بر مسند قدرت تکیه بزنند (Mykhayma, 2018:26). بنابراین، از زمان تأسیس دولت افغانستان در سال ۱۷۴۷ تا تهاجم شوروی به خاک افغانستان، تاجیک‌ها همانند سایر اقوام غیر پشتون، به اجبار از دایره قدرت و مشارکت سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند.

هزاره‌ها و تعارضات قومی. با شروع قدرت رسمی پشتون‌ها در عصر درانی در سال ۱۷۴۷، مشکلات و موانع هزاره‌ها در افغانستان به مرور روند صعودی گرفت. درویش علی خان^۲ هزاره‌ای، که در عصر تیمورشاه^۳، والی هرات بود، از جایگاه خود توسط پشتون‌ها کنار گذاشته شد. بنابراین، از آن مقطع تا عصر کمونیست‌ها، هزاره‌ها هیچ سهمی از قدرت سیاسی نداشته و همواره تحت فشار و تبعیض اقوام غالب بوده‌اند (Emadi, 1997:371). در طول تاریخ معاصر افغانستان، هزاره‌ها همواره بر اثر ستم و ناملایمت‌های حکام افغانستان مجبور به تحمل یا مهاجرت بوده‌اند. در این بین، در زمان حبیب‌الله خان کلکانی، سیاست ملایمی با هزاره‌ها در پیش گرفته شد و سعی بر احقاق حقوق آن‌ها برآمد که در نهایت به ناکامی ختم شد. در عصر حکومت چپ در افغانستان، قومیت در ساختار قدرت قدری کم‌رنگ‌تر از قبل شد و هزاره‌ها در دستگاه بروکراسی افغانستان حضور فعال یافتند، به نحوی که این مقطع را به عنوان عصر زرین هزاره‌ها خطاب می‌کنند.

ببرک کارمل^۴ با این‌که تبار پشتونی داشت؛ اما با توجه به صبغه مارکسیستی خود، معتقد به برابری اقوام بود. حتی در این دوره یکی از هزاره‌ها تحت عنوان سلطانعلی کیشتمند به جایگاه نخست وزیری رسید (Frantzell, 2011:25).

ازبک‌ها و تعارضات قومی. ازبک‌ها، از تأسیس دولت افغانستان توسط احمدشاه درانی در سال ۱۷۴۷ تا رژیم کمونیستی در دهه ۱۹۸۰، به سان هزاره‌ها دارای سرنوشت مشابهی بوده‌اند. به عبارت دیگر، آنان نیز نتوانستند در امور سیاسی سهمیم باشند. آن‌ها در معرض آزار و اذیت، تبعیض و بی‌عدالتی‌های برخی از حکام افغانستان قرار گرفتند و حتی برای استفاده از زبان خودشان محدودیت‌هایی را متحمل شدند. همراه با رژیم کمونیستی، ازبک‌ها مانند سایر گروه‌های

1. Burhanuddin Rabbani(1940-2011)

2. Darvish Ali Khan

3. Timur Shah Durrani(1748-1793)

4. Babrak Karmal(1929-1996)

قومی غیرپشتون از برخی حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار شدند. در دوره دکتر محمد نجیب‌الله^۱، ژنرال عبدالرشید دوستم^۲ - که از رهبران نظام و نخبگان سیاسی قومیت ازبک - به حساب می‌آید، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمایندگان حزب میهن (وطن) انتخاب شد (Nurkulov, 2020:22).

بر این اساس، نقشه مشارکت سیاسی اقوام در چرخه قدرت سیاسی افغانستان از سال ۱۷۴۷ تا دهه ۱۹۸۰ میلادی، گواه حاکمیت و سلطه قوم پشتون نسبت به سایر اقوام بوده است. در این مسیر سایر اقوام نظیر تاجیک، هزاره و ازبک در مقاطع حساس و با توجه به تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی سهم کوچکی را به صورت محدود کسب نموده‌اند. از رهگذر این شرایط، جامعه افغانستان متحمل برخوردها و رقابت‌های مخرب برای اکتساب امتیازات اجتماعی و سیاسی شده است.

تعارضات قومی در دوره مجاهدین (۱۹۹۲-۱۹۹۶). با تهاجم شوروی به خاک افغانستان و شروع تفکرات جهادگرایانه علیه رژیم متجاوز، مجاهدان به دو شق کلی، بخش‌بندی می‌شدند. یک بخش از آن‌ها، مجاهدین افغان وابسته به جناح اهل تسنن (هفت حزب) در اسلام‌آباد و بخش دیگر، مجاهدین افغان ایرانی وابسته به جناح شیعی (هشت حزب) بودند که پس از تجاوز ارتش مسکو با یکدیگر همکاری نموده و علیه تهاجم شوروی و مارکسیسم پیکار کردند. در ادامه، با فروپاشی رژیم چپ، مجاهدین با پشتیبانی و کمک‌های اسلام‌آباد، نخستین دولت افغانستان را در خاک پاکستان ایجاد نمودند. در این وضعیت، پشتون‌ها و تاجیک‌ها در پاکستان، با هدف تأسیس دولت، شورای بزرگی را سازماندهی کردند (Wahab and Youngerman, 2007:196). مبتنی بر تصمیم شورای مذکور، دولت افغانستان به‌وسیله مجاهدین تأسیس خواهد شد. همچنین، مقرر شد تا هفتاد درصد این کابینه، مختص مجاهدان پشتون و تاجیک مقیم پاکستان، بیست درصد آن را مهاجران افغان ساکن ایران و پاکستان و ده درصد دیگر را مجاهدین افغان تشکیل دهند که در این کشور زندگی می‌کنند؛ اما در کابینه مزبور، ازبک و هزاره‌هایی که در میدان جنگ مجاهدان بر علیه شوروی پیکار می‌کردند، جایی به آن‌ها اختصاص داده نشد. در این شرایط، همچنان که مجاهدان هزاره درصدد به دست آوردن برخی حقوق در ابعاد سیاسی و مذهبی بودند،

مجاهدان ازبک، درصدد به رسمیت شناختن زبان ازبکی به‌عنوان زبان رسمی بودند. همچنین، در این بحبوحه، گلبدین حکمتیار^۳ خود را به‌عنوان رهبر قومیت پشتون‌ها مطرح نمود و به‌صورت

^۱. Mohammad Najibullah (1947-1996)

^۲. Abdul Rashid Dostum (1954)

^۳. Gulbuddin Hekmatyar

غیررسمی فشار علیه غیر پشتون‌ها را شروع کرد. چرا که به باور او و هم‌فکرانش، حق حکومت به طایفه پشتون‌ها تعلق داشت. بنابراین، کابل پایتخت سیاسی افغانستان به چهار میدان جنگ میان پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها جناح‌بندی شد. نتیجه این وضعیت، حاکمیت آنارشی و فروغلتیدن افغانستان به میدان برخورد و جنگ داخلی بود (Fazilat, 2020: 123-124).

با تصرف کابل در بهار ۱۹۹۲ به‌وسیله مجاهدین آتش، اختلافات قومی در جامعه افغانستان شعله‌ور شد. ورود مجاهدین به کابل سرآغازی برای جنگ داخلی افغانستان^۱ شد. منازعه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ در کابل اتفاق افتاد را بی شک باید یک منازعه قومی دانست. گروه‌های بزرگ قومی در این کشور با یکدیگر درگیر شدند. این منازعه در ابتدا با درگیری میان حکمتیار (پشتون) و مسعود^۲ (تاجیک) آغاز شد و در ادامه گروه‌های قومی دیگر نیز به جنگ داخلی وارد شدند (خراسانی و فصیحی، ۱۴۰۱: ۹۳). بر این اساس، جامعه افغانستان با وجود شکل‌گیری یک دشمن خارجی تحت عنوان شوروی و کمونیسم برای مدتی با یکدیگر متحد شده و آن را دفع نمودند. لیکن بعد از ورود به صحنه تقسیم قدرت مجدداً نزاع‌های ریشه‌دار قومیتی و هویتی در افغانستان سایر متغیرها را کنار زده و خود را هویدا ساخت.

تعارضات قومی در دوره طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱). گروه تازه وارد طالبان که اساساً به‌منظور ایجاد دولتی پشتون‌گرا در افغانستان شکل گرفته بود، در فاصله زمانی کوتاهی سراسر افغانستان را به جز چند ناحیه، در سیطره خود درآورد و جنگی جدید را علیه مجاهدین دیگر برنامه‌ریزی و عملیاتی کرد. این گروه، با استعانت جستن از حربه تهدید، اجبار، ارباب و توسل به زور، موفق شد جناح‌های قومی غیر پشتون و مدعیان قدرت را از میدان حذف نماید. در این راستا، دولت مستقر، یعنی حکومت برهان‌الدین ربانی نیز قادر به حمایت از پشتون‌ها نبود؛ در نتیجه، این واقعیت، بسط و پیشروی طالبان را تقویت کرد. در آن بحبوحه، سلفیون طالب، جنگی را علیه هزاره‌ها و شیعیان، پی‌ریزی کردند و آن‌ها را کافر و مرتد اعلام نمود. در این مقطع زمانی، هزاره‌ها دستگیر، آزار، کشته یا تبعید شدند (Murthy, 2002: 14). اگرچه طالبان از نظام فکری سلفی و بنیادگرایی دینی رادیکال پیروی می‌کرد، لیکن، تفکرات قومی و قبیله‌ای نیز همچنان در سیاست‌های آن‌ها نمود و بروز بالایی داشت.

تعارضات قومی بعد از ۲۰۰۱. با حمله ایالات متحده و نیروهای نظامی غربی و در ادامه، فروپاشی دولت طالبان، کنفرانس بن^۳ به ابتکار دول غربی و سازمان ملل در سال ۲۰۰۱، در شهر بن آلمان تشکیل شد. در نتیجه، این اجلاس، رژیم حقوقی جدیدی برای افغانستان تعریف و تدوین

^۱. Afghan Civil War

^۲. Ahmad Shah Massoud (1953-2001)

^۳. International Conference on Afghanistan, Bonn (2001)

شد که در چارچوب این رژیم جدید، همه مذاهب و اقوام از حقوق سیاسی عادلانه فارغ از ریشه‌های قومی و مذهبی، برخوردار می‌شدند. تاجیک‌ها توانستند به برخی حقوق سیاسی دست یابند و برای اولین بار معاون رئیس‌جمهور از بین تاجیک‌ها انتخاب شد. همچنین، هزاره‌هایی که از سیاست بیرون رفته بودند و در معرض آزارهای تاریخی مختلف بودند، توانستند وزارتخانه‌هایی را به خود اختصاص دهند. مذهب شیعی آنان نیز در کنار سایر مذاهب به رسمیت شناخته شد (Mansfield, 2020: 85). بنابراین، کنفرانس مذکور، درصدد دولت - ملت‌سازی در جامعه افغانستان بود و می‌خواست با برهم‌زدن نظم چند صد ساله، یک نظم نوین را جایگزین نماید.

طالبان پس از حضور مجدد از سال ۲۰۰۶، در نواحی مختلف افغانستان همواره هزاره‌ها را مورد حمله و تهدید قرار داده است. برای نمونه در سال ۱۳۹۵، حمله انتحاری به تظاهرکنندگان هزاره که برای احقاق حق خود از دولت مرکزی به تظاهرات دست زده بودند، باعث کشته و زخمی شدن صدها نفر شد. این حمله در واقع یکی از هدفمندترین حملات علیه هزاره‌ها بود که در این سال‌ها اتفاق می‌افتاد. علاوه بر حملات انتحاری به مراکز تجمع هزاره‌ها، طالبان حملاتی را به ارزگان، مالستان و جاغوری، ترتیب دادند و باعث شد هزاره‌هایی که امیدی به کمک‌های دولت مرکزی نداشتند به صورت داوطلبانه و خودجوش در برابر طالبان مقاومت نمایند (سرخیل و ولی، ۱۳۹۸: ۳۰). با استقرار مجدد طالبان در ارگ در سال ۲۰۲۱، استیلای قومیت پشتون مجدداً معادلات نشأت گرفته از اجلاس بن را به هم ریخته و سلطه قومی برقرار شد.

۲. هویت‌های متعارض مذهبی در افغانستان

دین رسمی جامعه افغانستان اسلام است و عمده جمعیت آن، یعنی نود و نه درصد، مسلمان می‌باشند. در کنار این جمعیت غالب، برخی اقلیت‌های غیرمسلمان همانند سیک، مسیحی، هندو، یهود و... نیز یافت می‌شوند. لیکن، در چند دهه گذشته به واسطه ورود افغانستان به فاز درگیری به طور قابل ملاحظه‌ای از میزان آن‌ها کاسته شده است (Mendoza, 2008: 17).

همانند متغیر قومیت، داده و آمار موثق در مورد جمعیت‌شناسی مذهبی در دسترس نیست چرا که سرشماری رسمی و دقیقی در سراسر کشور انجام نشده است. جمعیت غالب افغانستان را دین اسلام و مذهب سنی تشکیل داده است. ارزش و باورهای دینی در این جامعه به‌عنوان یک منبع قدرتمند و هویت‌بخش تلقی می‌شود. هویت ملی و هویت ملی افغانستان عمیقاً و شدیداً متأثر از آموزه‌ها و دکترین‌های اسلامی است (Christensen, 148-150).

اهل تسنن. تخمین زده می‌شود که حدود هشتاد درصد جمعیت در افغانستان را پیروان اهل سنت تشکیل می‌دهند. از بین شاخه‌های چهارگانه اهل سنت، اکثریت آنان حنفی هستند. عمده

پیروان فقه حنفی را ازبک‌ها، تاجیک‌ها و پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. به جز ولایاتی نظیر بامیان، غزنی، میدان وردک و دایکندی که در آن شیعیان زیادی حضور دارند، در سایر ولایات اکثریت با اهل تسنن است (Sinno, 2010: 13). در طول ۳۰ سال گذشته، به دلیل رشد تفکرات و تحرکات اسلام‌گرایی رادیکال، جنبش‌های منبعث از ایده دیوبندی و سلفی در میان جمعیت اهل سنت افغانستان رسوخ کرده‌اند. دو متغیر کلان قومیت و مذهب در افغانستان با یکدیگر وابستگی متقابل و نقش همپوشان را ایفا می‌نمایند. قومیت یک انسان افغان برای مشخص کردن این مسئله است که آنها مرتبط با کدام نحله اسلامی هستند. در این شرایط، عمده ازبک‌ها، تاجیک‌ها و پشتون‌ها پیرو مذهب اهل تسنن هستند (SCA, 2020: 1).

اهل تشیع. اغلب شیعیان از نظر جغرافیایی در نواحی مرکزی و همچنین در بخش‌های غربی و ولایت‌هایی نظیر مزارشریف، غزنه، کابل و هرات پراکنده شده‌اند. در بین اقوام، قوم هزاره، جمعیت عمده شیعه را در این کشور تشکیل داده‌اند؛ اما در بین آن هزاره‌های سنی‌مذهب نیز وجود دارد. همچنین، در بین گروه‌های دیگر، نظیر پشتون‌ها و تاجیک‌ها شیعیان نیز وجود دارند. در بین جمعیت شیعه نیز اقلیت‌هایی وجود دارد و تقریباً نود درصد از جمعیت شیعیان متعلق به فرقه جعفری و اثنی‌عشری تخمین زده می‌شود و در بین شیعیان افغانستان، شیعیان اسماعیلی نیز زندگی می‌کنند. در ولایت هرات، بخش بزرگی از شیعیان زندگی می‌کنند. اکثریت اقلیت اسماعیلیان مربوط به قومیت هزاره است. عمده آن‌ها در نواحی شمال شرق زندگی می‌کنند. بزرگ‌ترین گروه اسماعیلی نیز در ولایت بغلان است. همچنین، گروه‌های کوچکی از پیروان اسماعیلیه در بین تاجیک‌ها و در ولایت بدخشان تمرکز یافته‌اند (Evason, 2019: 2).

تعارض مذهبی در افغانستان. کشور افغانستان علاوه بر متغیر قومیت به‌عنوان یک عنصر هویت‌بخش با برخوردها و فاصله‌های مذهبی بین جمعیت اهل تسنن و شیعیان درگیر بوده است. روند تاریخ معاصر افغانستان گواه آن است که دولت‌های حاکم پیرو اهل سنت، با هویت‌سازی و مرزبندی، سایر هویت‌های مذهبی نظیر شیعیان را به حاشیه رانده و رفتار تبعیض‌گونه‌ای روا داشته‌اند.

در فاصله سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۲ شمسی، امیرعبدالرحمن سلطان سنی و پشتون مستقر در کابل، فشارها و ظلم‌های زیادی را علیه مردم هزاره ساکن در هزارستان دنبال کرد که منتهی به قتل و کشتار برخی از آنان شد. او با تهاجم و تصرف مناطق هزاره نشین و سرکوب مقاومت‌های اولیه، بر این خطه سیطره یافت. متعاقباً به دستگیری، شکنجه و تعرض به شیعیان پرداخت.

در ادامه، هزاره‌ها به قیام مسلحانه علیه نظام مستقر مبادرت نمودند که در نهایت با سرکوب مواجه شد. سیاست کلی امیر عبدالرحمن، فشار علیه شیعیان هزاره به منظور محدود ساختن آن‌ها بود (Hakimi, 2023:25-26). بر ساخت‌گرایان، الگوهای هویتی منازعه‌طلب را موجب کاهش امنیت بازیگران تلقی می‌کنند. بنابراین، دو متغیر هویت‌بخش قومیت و مذهب در افغانستان منجر به سلطه قومی و مذهبی پشتون بر سایر اقوام به‌ویژه هزاره‌ها شده است. پشتون‌ها با تصرف قدرت سیاسی، ساختارهای دیگر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را در کنترل خود درآورده و سایر اقوام را به حاشیه برده‌اند.

در افغانستان، جامعه شیعه همواره رعیت و محکوم بوده‌اند و در مقابل، اقوام پشتون همواره حاکم و زمامدار بوده است. در طول تاریخ افغانستان، ضمن این‌که قدرت سیاسی در انحصار اهل تسنن بوده است؛ همواره برتری مذهب اهل سنت بر تشیع نیز مطرح می‌شده و شیعیان از دیرباز شهروند درجه‌دو شناخته شده است (ناصری داوودی و فهیمی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

با تصرف افغانستان در دهه ۱۹۹۰ و غلبه طالبان بر سایرین، نگاه متعصبانه و سخت آن‌ها نسبت به شیعیان به تدریج خود را نمایان ساخت. اقدامات افراطی طالبان در ولایت مزارشریف، رویکرد متعصبانه قومی و مذهبی آنان را نسبت به سایرین مشخص نمود. آنان با کنترل این ولایت اموال و دارایی‌های شیعیان را به غنیمت برده و به نمادهای مقدس آنان اهانت نمودند (Armajani, 2021: 370).

در گام بعد، در سال ۱۹۹۸، شبه‌نظامیان طالبان مجدد کنترل مزارشریف را در دست گرفتند. در جریان این تصرف، فشار بر شیعیان و هزاره‌ها تشدید شد و کشتارهای شیعیان قوت گرفت. عبدالمنان نیازی^۱ - یکی از فرماندهان طالبان - در آن مقطع اعلام نمود که شیعیان کافر هستند و قتل آنان جایز است. آنان این سیاست‌ها را در ولایت بامیان نیز ادامه داده و تندیس‌های بودا را در سال ۲۰۰۱ با خاک یکسان کردند (Reza Hussein, 2012: 17).

با تهاجم ایالات متحده به خاک افغانستان و برچیده شدن سیاست‌های طالبانی، فضای مناسب‌تری به طور نسبی برای آزادی و فعالیت شیعیان آغاز شد. آنان در دوره جدید در صدد بازآفرینی نقش خود برآمدند و در نهایت، قوم هزاره، به‌عنوان سومین قوم بزرگ افغانستان به رسمیت شناخته شد و مذهب تشیع دوازده‌امامی نیز در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد (Semple, 2011: 4). با قدرت‌گیری مجدد طالبان، حمله‌های آنان علیه شیعیان افغانستان نیز فزونی گرفت. در این راستا، فشارهای طالبان علیه شیعیان از سال ۲۰۱۶ به طور قابل‌ملاحظه‌ای روند

¹. Abdul Manan Niazi (1968-2021)

². Buddhas of Bamian

صعودی یافت (Siddique, 2023:1-3). هنگامی که طالبان در سال ۲۰۲۱ قدرت را به دست گرفتند، اقلیت هزاره شیعه افغانستان بیم داشتند که بار دیگر به هدف اصلی جنایت‌های طالبان تبدیل شود. از دیدگاه برساخت‌گرایان، تصورات و ذهنیت‌های بازیگران خود را در عینیت متجلی می‌نماید. شاخه‌های رادیکال پشتون با اتکا به سیاست تاریخی پشتون‌سازی و دامن‌زدن به تعارضات قومیتی و مذهبی با قوم هزاره، روابط عنادگونه‌ای را با هزاره‌ها موجب شده‌اند. به همین علت، قوم هزاره در اعصار مختلف اعم از پادشاهی، کمونیسم، مجاهدین و طالبان مورد ستم، تبعیض و آزار و اذیت بوده‌اند.

۳. هویت‌های متعارض فکری در افغانستان

در عصر امویان، اسلام بر سراسر افغانستان حاکم شد. در نتیجه، اسلام در برابر سایر ادیان نظیر برهمنی، بودایی و زردشتی به جریان غالب تبدیل شد (رفیع، ۱۳۹۰: ۲۰). طی هزاران سال گذشته، علاوه بر یورش اعراب به جغرافیای افغانستان، متعاقباً تهاجمات دیگری به این ناحیه روی داد. ابتدا، حمله چنگیز^۱ و سپس حمله تیمور^۲ برای مدت‌ها افغانستان را تحت‌الشعاع خود قرارداد. در مرحله بعد، نیروهای تازه‌نفس غربی در قالب اندیشه استعمار و مدرنیسم به ممالک اسلامی و مشرق‌زمین وارد شدند. از مهم‌ترین آثار و نتایج تدریجی استعمار، در حیات و کالبد ممالک جهان اسلام عبارت‌است از:

تحول در بازار و بافت اقتصادی کشورهای اسلامی؛ تحول در تفکرات و سبک زندگی در کشورهای اسلامی؛ تحول الگوی حکومت‌داری در کشورهای اسلامی و؛ تحول نوین در جغرافیای سیاسی و مرزبندی کشورهای اسلامی؛

به‌ناچار، در این وضعیت نوین، افغانستان نیز با استعمارگران و تمدن مدرن غربی دچار چالش شد و در این مسیر، اولین جنگ افغان و انگلیس^۴ در فاصله سال‌های ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ میلادی به‌وقوع پیوست. متعاقباً، نبرد بعدی افغان و انگلیس^۵ در فاصله چند دهه بعد و در سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ میلادی واقع شد (Fremont-Barnes, 2014:94). جنگ سوم افغان‌ها و انگلیس^۶، در سال

^۱. Genghis Khan (1162-1227)

^۲. Timur (1336-1405)

^۳. با ورود جلوه‌های فلسفی تمدن غرب، نظیر لیبرالیسم، اومانیزم، سکولاریسم و...، به ممالک اسلامی، دگردیسی‌هایی از حیث فکری، فرهنگی و اجتماعی در این جوامع به تدریج پدیدار شد و برخی از نخبگان و عوام درصدد همگام ساختن الگوهای فکری و سبک زندگی خود با مدرنیسم برآمدند.

^۴. First Anglo-Afghan War- from 1838 to 1842

^۵. Second Anglo-Afghan War- from 1878 to 1880

^۶. Third Anglo-Afghan War-1919

۱۹۱۹ شروع شد و در همان سال خاتمه یافت. نتیجه این نبرد، امضای توافق ترک مخاصمه دو طرف و بسته شدن پیمان راولپندی^۱ بود (Elham & Nazari, 2023: 18).

در سال ۱۹۰۱ میلادی، حبیب‌الله^۲ - پسر عبدالرحمن خان - به‌جای پدر بر مسند قدرت نشست. او که تفکرات اصلاح‌طلبانه علاقه داشت، کوشش‌هایی در جهت رهنمون‌ساختن افغانستان به سمت توسعه و پیشرفت‌آغاز نمود (Stanikzai and Shinwari, 2022: 17). بر این اساس، بر اثر ورود استعمار و مظاهر تمدنی آنان و در نتیجه، آشنایی حکام وقت افغان با دستاوردهای تمدن مدرن غرب، حاکمان افغانستان در شرایط جدید تمدنی، در صدد شروع سلسله‌ای از اصلاحات برآمدند تا بتوانند افغانستان را از فاز سنت به مدرنیسم انتقال دهند.

نوگرایی امان‌الله خان. با حصول استقلال، امان‌الله خان به یک سلسله اقدامات نوگرایانه و اصلاح‌طلبانه‌ای مبادرت ورزید. او به تأسی از هم‌تایان خود در ایران (رضاشاه) و ترکیه (آتاتورک) در راستای خروج افغانستان از دایره سنت و همگام‌شدن با تمدن جدید، سیاست‌های خود را سرعت بخشید (Chua, 2014: 40). در یک نگاه عمیق، عصر امان‌الله خان، عصر عریان‌شدن نزاع سنت و مدرنیته در افغانستان است. از آن پس، به لحاظ اجتماعی و سیاسی تغییرات کیفی در افغانستان شروع شد. برای اولین بار، آزادی فردی هر چند محدود در روابط دولت و فرد مطرح شد و به دنبال آن تغییراتی در حقوق زنان انجام گرفت. به نحوی که مطابق با نظام‌نامه اساسی افغانستان که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی تدوین شد، حقوق زنان و مردان مساوی شناخته شد (توکلی، ۱۴۰۰: ۳۴). اصلاحات امان‌الله خان، به‌منظور رهایی از سنت و ورود به دنیای مدرن، چند دوره را سپری نمود: در مرحله اول (۱۹۱۹ - ۱۹۲۸)، وی سعی کرد با ایجاد اصلاحات فرهنگی - اجتماعی، افغانستان را از پوستین کهنه و قبیایلی خود خارج کند و کابینه‌ای بر پایه اصول جدید تشکیل دهد. پس از تصویب قانون اساسی مرکب از ۷۳ ماده، تحت تأثیر جمال پاشا^۳، رهبر حزب اتحاد و ترقی^۴ و بدری بدری بیگ، با اتخاذ از قوانین دولت عثمانی، نظام‌نامه‌های مطبوعات، جزای عمومی، فروش املاک، تذکره نفوس، گذرنامه، بودجه عمومی و... شکل گرفت.

امان‌الله خان، دومین مرحله اصلاحات خود را (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹) با شتاب‌زدگی تمام عملی نمود. امان‌الله، پس از بازگشت از اروپا، به تقلید از تمدن غرب به اقدام‌هایی مانند تغییر لباس سنتی مردم، استفاده از پرچم جدید، احداث مدرسه‌های مختلف پسرانه و دخترانه، منع زنان از حجاب، توجه به حقوق زنان، تغییر روز تعطیل هفته، تأسیس پارلمان انتخابی، تصویب نظام‌نامه کلوپ سیاه

1. Treaty of Rawalpindi

2. Habibullah Khan (1872-1919)

3. Djemal Pasha

4. Committee of Union and Progress

و سرخ و سبز و غیره، دست زد. طرح مسئله آزادی زنان و ضرورت رفع حجاب از آنان در مقاله‌ای از سوی ملکه ثریا^۱ شروع شد. او با دعوت نمودن از زنان مقامات ارشد در قصر شاهی به ایشان گوشزد کرد که اگر شوهران به آنان آزادی نمی‌دهند، زنان حق دارند آن‌ها را هدف گلوله قرار دهند و امان‌الله شخصاً سلاح لازم را به ایشان خواهد داد (ساسان پور و درستی، ۱۳۹۰: ۱۱۱).

امان‌الله خان برای حفظ حکومت و کنترل نارضایتی‌های ایجاد شده از برنامه‌های خود دست کشید و در نشست پغمان در سال ۱۹۲۸ به درخواست گروه‌های محافظه‌کار مذهبی و قومی درباره زنان تن داد و در نتیجه این نشست، موارد زیر را تصویب کرد:

آموزش سواد برای زنان ممنوع است و ازدواج دختر نابالغ جایز است؛ ازدواج مرد با چهار زن بدون شرط جایز است و قضاات برای تعزیرات اختیار و صلاحیت کامل دارند (احمدی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

در نهایت، رویکرد و کنش‌های نوگرایانه امان‌الله خان منجر به سقوط او شد، چرا که موجبات و مقدمات نارضایتی ملاها و روحانیون، مردم و رؤسای قبایل در این دوره فراهم شد. در این بستر تاریخی و اجتماعی، جنبش سقاوی‌ها^۱ به رهبری حبیب‌الله خان کلکانی (بچه سقا) قیام و شورش مسلحانه علیه امان‌الله خان را آغاز نمود (Ruttig, 2016: 6). براین اساس، بافتار جامعه افغانستان که سده‌ها با مجموعه‌ای از سنت‌ها تداوم یافته بود با تزریق یکباره مجموعه‌ای از گزاره‌های مدرنیستی در عصر امان‌الله خان روبه‌رو شد که نتوانست آن را هضم نماید. بنابراین، جدال سنت و مدرنیسم در افغانستان منجر به رشد تنش‌ها، افزایش نارضایتی‌های عمومی، واکنش طبقات محافظه‌کار جامعه نظیر روحانیت و شورش‌های متعاقب شد.

نوگرایی ظاهر شاه. با کشته شدن محمد نادرشاه، به‌وسیله عبدالخالق هزاره‌ای^۳ در سال ۱۹۳۳، محمدظاهر شاه، جانشین پدر شد. پادشاهی او که حدود چهل سال به طول انجامید، سر منشاء تغییرات فراوانی در ساختار سنتی و بسته جامعه محافظه‌کار افغانستان ارزیابی می‌شود (Qayum & Alam, 2017: 58). در زمان امان‌الله خان، مسئله کشف حجاب برای اولین بار در افغانستان مطرح شده بود؛ اما با سقوط او دچار وقفه و فراموشی شد. در ادامه، محمد ظاهر شاه مجدداً آن را مطرح نمود؛ اما شیوه کار او متفاوت با شاه سابق بود. او به‌جای رویکرد ناگهانی، این کار را به مرور و تدریجی انجام داد.

1. Saqqawists

2. Bachai Sakao

3. Abdul Khaliq Hazara

به این منظور، ابتدا از سران حکومتی درخواست نمود، خانواده خود را در چادر مخفی نکنند و حجاب خود را بردارند. این مسئله به تدریج به جامعه تسری پیدا کرد. رشد بانکداری در بازار افغانستان و همچنین توسعه تجارت بین‌الملل نوین در دوره او رشد نمود. ساختارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی و بنگاه‌های خرد اقتصادی نیز تقویت شد. همچنین، ساخت پارک‌های تفریحی و بوستان‌های سرسبز برای سرگرمی و رفاه مردم نیز از اقدامات او بود (Gouttierre, 2012: 117).

ظاهر شاه با کمک ایالات متحده و همچنین شوروی، طرح‌های عمرانی و پروژه‌های کشاورزی و آبیاری متعددی را در افغانستان اجرایی نمود. با وجود جناح‌بندی و درگیری‌های سیاسی، ظاهر شاه قانون اساسی جدید را در سال ۱۹۶۴ وضع نمود. ظاهر شاه با این قانون اساسی مترصد بود افغانستان را با انتخابات آزاد و حق رأی همگانی برای زنان و مردان، پارلمان، حقوق شهروندی، آزادی و... به یک کشور دموکراتیک مدرن تبدیل نماید (Musleh, 2023: 4). همچنین، محمدظاهرشاه به منظور تشکیل نیروی پلیس به منظور تأمین امنیت داخلی افغانستان با همکاری آلمان‌ها اقداماتی را در دهه ۱۹۶۰ انجام داد (Irwin, 2009: 6).

اعزام دانشجویان به خارج از کشور، آوردن کارشناسان و متخصصان غربی به کابل جهت تنظیم امور، تأسیس دانشگاه و مدارس در افغانستان، تأسیس کارگاه‌های ریسندگی، چرم‌سازی، قند و...، تأسیس سد و نیروگاه برق، تأسیس مکاتب و دبیرستان‌های زنانه، دعوت از مستشاران آلمانی برای حضور در بخش صنعت افغانستان، ساخت سیل و بیمارستان، شروع پروژه‌های نفتی با روس‌ها، ساخت کتابخانه و آزمایشگاه‌ها، تصویب قانون مطبوعات، رشد احزاب، آزادی بیشتر به مطبوعات، تأسیس رادیو، تلویزیون، تلگراف، ایجاد جاده و خیابان، شروع انتخابات آزاد شهرداری‌ها، پیوستن به سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر از مهم‌ترین اقدامات عصر چهل‌ساله ظاهر شاه بود (موسوی سنگلاخی، ۱۳۸۸: ۲۳-۴۵). زنجیره اقدامات اصلاح‌گرایانه و مدرنیستی ظاهر شاه به منظور خارج کردن افغانستان از دایره سنت و ورود به دایره تجدد با کودتای محمد داوود خان^۱ در سال ۱۹۷۳ قطع شد. این حادثه بسترهای حوادث ویرانگر آینده افغانستان را آماده نمود.

نوگرایی کمونیست‌ها. در بحبوحه جنگ سرد و نزاع دو قطب، ریشه‌های تفکرات چپ در افغانستان پایه‌گذاری شد. آنان معتقد به اصلاحات سکولاریستی و سوسیالیستی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان بودند. همچنین، در این دوره، تفکرات پان‌اسلامیستی در افغانستان شروع به رشد نمود. حکمتیار، احمدشاه مسعود، عبدالرسول سیاف^۲ و برهان‌الدین ربانی در این حلقه بودند (Hollifield, 2013: 72-73).

^۱. Afghan coup d'état-1973

^۲. Abdul Rab Rasul Sayyaf

داوود خان در عرصه داخلی مبادرت به انجام اصلاحاتی نمود. همچنین، در عرصه سیاست خارجی به سمت غرب نزدیک شد. در این راستا، گروه‌های سیاسی چپ را سرکوب نمود. حفیظ الله امین از چپ‌هایی بود که در زمان داوود خان به زندان روانه شد. همچنین، در کابینه او هیچ عضوی از نیروهای چپ مشارکت داده نشد. این شرایط باعث حساسیت مسکو و تلاش شوروی برای سرنگونی او شد (Abdulla, 2021: 138-139).

چپ‌ها در آوریل سال ۱۹۷۸ میلادی، مبادرت به انجام کودتا علیه محمد داود خان نمودند که در ادبیات سیاسی موسوم به انقلاب ثور است. داودخان و خانواده‌اش در ارگ ریاست جمهوری کابل دستگیر و در نهایت اعدام شدند و نورمحمد ترکی که در آن زمان رئیس حزب دموکراتیک خلق بود به سمت رئیس‌جمهور کشور افغانستان اعلام شد (Agwani, 1980: 557). نورمحمد ترکی که افکار خود را منبعث از سوسیالیسم می‌دانست اصلاحات و اقداماتی نظیر، انتصاب وزیر زن، توزیع زمین بین دهقانان، آزادی‌های اجتماعی و انتخاب پرچم سرخ برای افغانستان را عملیاتی نمود؛ اما جامعه سنتی افغانستان که این اقدامات را خلاف ارزش‌های خود می‌دانست، به آن معترض شد.

در این بین، امین با توجه به فضای ناآرام موجود، کودتایی را علیه ترکی انجام و او را محبوس نمود. امین بر خلاف ترکی، در دوره زعامت خود به سمت غرب حرکت می‌کند. این شرایط باعث نارضایتی مسکو می‌شود و در ادامه، با ترتیب دادن عملیاتی به نام طوفان^۱ ۳۳۳ امین سرنگون و بیرک کارمل به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید از سوی شوروی برگزیده می‌شود (Galeotti, 2021: 11).

تجاوز شوروی به خاک افغانستان منجر به واکنش‌های داخلی و خارج از افغانستان شد. قدرت‌های غربی جهت جلوگیری از تغییرات ژئوپلیتیک خود را در افغانستان درگیر نمودند. کشورهای اسلامی نیز، تهاجم کمونیسم به یک کشور مسلمان را تقبیح نمودند. در داخل نیز جامعه افغانستان این تجاوز را نپذیرفت و عصر جهاد در افغانستان علیه شوروی آغاز شد (Yousaf and Adkin, 2017: 12). این نزاع بین دولت چپ‌گرا و مدرنیست افغانستان از یک‌سو و مجاهدین افغان از سوی دیگر، افغانستان را به صحنه جنگی داخلی مبدل کرد که تلفات مالی و انسانی فراوانی را برای این کشور برجای گذاشت.

در سال ۱۹۸۹، اتحاد جماهیر شوروی، نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد و از حکومت کمونیستی افغانستان به ریاست محمد نجیب الله حمایت نمود تا با شورش مجاهدین مبارزه کند (Williams, 2014: 924). با خروج شوروی از خاک افغانستان، عملاً زوال تفکرات چپ در افغانستان فزونی گرفت. در نهایت، مسکو حمایت‌های خود را از دولت دست‌نشانده در کابل خاتمه داد. در این

^۱. Operation Storm-333

شرایط، دولت نجیب الله به تنهایی و بدون حمایت فرامرزی با مجاهدین افغان مبارزه را ادامه داد (Kalinovsky, 2011: 145).

در نهایت، بر اثر کشاکش بین دولت کمونیستی و مجاهدین، نجیب‌الله شکست خورد و به سازمان ملل پناهنده شد. کشمکش‌های بین مجاهدین نیز منجر به زایش جنگ داخلی جدیدی در این کشور شد (Rubin, 1996: 17). بر این مبنا می‌توان گفت، رشد و قدرت‌گیری جریان چپ در افغانستان تداوم روندی بوده است که حکام پیشین افغانستان برای مدرنیزه کردن افغانستان و خروج این کشور از مدار سنت انجام داده بودند.

در بین کمونیست‌ها جریان‌های افراطی حضور داشتند که همانند مارکس دین را مایه رکود و عقب‌ماندگی جامعه تلقی و درصدد حذف آن از صحنه جامعه بودند. آن‌ها از توهین به قرآن و مقدسات نیز ابایی نداشته و برخی دانشجویان چپ‌گرا به پاره کردن قرآن به‌عنوان یک متن عقب‌مانده و دست‌وپاگیر برای جامعه نیز دست زدند. اصول اساسی و اجرایی جریان چپ در افغانستان در عصر حاکمیت کمونیست‌ها عبارت بود از:

پذیرش کلیت فلسفه تاریخ مارکس و تبیین تاریخ بر اساس مراحل تکاملی که مارکس و انگلس^۱ بیان نموده بودند؛ انجام اصلاحات ارضی و الغای سلطه ملاکان بر دهقانان به‌منظور تأمین برابری و مبارزه با استثمار طبقاتی در افغانستان؛ طرح برابری و تساوی در حقوق زن و مرد در افغانستان؛ طرح برابری تمامی شهروندان افغان و؛ حذف امتیازات طبقاتی و حتی قومی که در تاریخ کشور دامن‌درازی داشته است (شفق خواتی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۸).

بنابراین، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، چپ‌گرایان یعنی رهبران کودتای ثور^۲ برای استحکام و بقای حکومت خود به اصلاحات سوسیالیستی افراطی در مسائل فرهنگی، اجتماعی، ارضی و فرهنگی دست زدند. این اصلاحات و برنامه‌های مدرن، با عقاید و اندیشه‌های اسلامی مردم سازگار نبوده و به جهاد جامعه منجر شد. در نتیجه، کشور را تا سرحد فروپاشی جلو برد. اندیشه چپ‌گرایان، بر اساس گذار از اسلام و ساختار قدرت سنتی - قومی به نظام و تفکرات مدرن سوسیالیستی استوار بود و از آنجایی که کمونیست‌ها، حساسیت‌های دینی و مفاهیم سنتی برایشان اهمیتی نداشت با واکنش و مقاومت شدید جامعه مواجه شد (جهانگیر و حسینی، ۱۳۹۱: ۵۵۶).

بر این اساس، با ورود ممالک مغرب‌زمین به جهان اسلام و به طور خاص افغانستان، مظاهر و جلوه‌های تمدن مدرن غربی بر حکام و زمامداران افغانستان آشکار شد. در مقابل این موج نوگرایی و وارد نمودن جامعه افغانستان به مدار مدرنیسم، افراد و گروه‌های سنت‌گرا و محافظه‌کار، به

^۱. Friedrich engels and karl marx

^۲. Saur Revolution-1978

آن مظنون شده و درصدد تقابل با این روند برآمدند. آنان ضمن مخالفت با این موج تغییر، تقابل گفتمانی و عملیاتی را شروع کرده و به مثابه سدی در برابر امواج مدرنیزاسیون قد علم کرده‌اند. تحت این شرایط، از منظر فکری در افغانستان معاصر بین نیروها و جریان‌ها، شکافی فکری شکل گرفته است. گروهی مصرانه خواستار دگردیسی جامعه افغانستان به سمت نوگرایی هستند و در مقابل، بخشی از جامعه نسبت به این روند تشکیک کرده و در مقابل تغییرات، مقاومت می‌کنند.

تقویت بنیادگرایی در بحبوحه نزاع سنت‌گرایان و مدرنیست‌ها. بنیادگرایی افراطی منشأ بسیاری از حوادث ناگوار در چند دهه گذشته افغانستان بوده است. مهم‌ترین علل داخلی رشد پدیده بنیادگرایی افغانستان را در بحران هویت (عدم یکپارچگی ملی در افغانستان و نزاع بین اقوام و مذاهب)؛ بحران مشروعیت (فقدان مقبولیت دولت‌های مرکزی از سوی عموم جامعه)؛ بحران مشارکت (مشارکت‌ندادن اقوام در شبکه قدرت)؛ بحران فرهنگی (ناآگاهی و سواد ضعیف مردم) و بحران اقتصادی (فقر و محرومیت) می‌توان جست‌وجو نمود. از دلایل خارجی بسط بنیادگرایی در افغانستان، می‌توان به تهاجم شوروی، نقش پاکستان و آمریکا در افغانستان اشاره نمود (صمدی، ۱۳۹۷: ۱۴۱-۱۴۵). بنیادگرایان اسلامی در افغانستان، واجد چهار شاخص کلان هستند؛ الف: نص‌گرایی؛ ب: خشونت طلبی؛ ج: جامعه‌سازی مبتنی بر شریعت؛ د: مبارزه با مدرنیسم (درویشی و رضایی، ۱۳۹۹: ۲۱۸).

به بیان دیگر، هر نیروی نص‌گرایی که ضمن مبارزه با جلوه‌های مدرنیسم، درصدد ساخت جامعه افغانستان مطابق با قواعد شریعت باشد و در این مسیر از خشونت استعانت جوید را می‌توان بنیادگرای رادیکال نامید. بنابراین، عناد با مدرنیته، جزءلاینفک بنیادگرایان در افغانستان است. بنیادگرایی اسلامی خود را با ارزش‌های دوران مدرن در تضاد می‌بیند. درحالی‌که، نوگرایان در پی اصلاح جامعه و تطبیق آن با دوره مدرن هستند. محافظه‌کاران، به شدت، به دنبال پایبندی به دیدگاه‌های سنتی هستند و نفوذ غرب و الگوهای مدرن را رد می‌کنند (دکمچیان، ۱۳۹۰: ۵۳). تصور آن‌ها چنین است که ارزش‌های مدرنیستی، ارزش‌های سنتی اسلام را تهدید به ناپودی می‌کنند و بنابراین، مدرنیته را دشمن خود تلقی می‌کنند و درصدد نفی دستاوردهای دوران مدرن هستند. آن‌ها دموکراسی، تکثرگرایی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و گاه حتی تکنولوژی مدرن را نافی اعتقادات دینی خود می‌پندارند و احیا اسلام را چاره‌آلودگی از شیوع این ارزش‌های غربی در جامعه مسلمانان می‌دانند (مرادی، ۱۳۹۲: ۶۳). برخی معتقدند، بنیادگرایی بدون توجه به مدرنیته و یا خارج از مفهوم مدرنیته قابل شناسایی نیست. لارنس^۱ در کتاب «مدافعان خدا، خیزش

^۱. Bruce Lawrence

بنیادگرایی علیه عصر مدرن»^۱، مدعی است بنیادگرایی بیش از آن که به مباحث خداشناسی مربوط باشد در تقابل با مدرنیسم شکل گرفته است (پور هروی و محقق، ۱۳۹۹: ۱۷۶).

جامعه افغانستان به دلیل شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، واجد بسترهای لازم برای تبدیل شدن به یک جامعه و یک حاکمیت بنیادگرا بوده است. در تحلیل مبانی فکری، گروه‌های بنیادگرا در افغانستان به‌ویژه طالبان، بسیاری از خشونت‌ها و تدریج‌های آنان در تقابل با مکاتب مدرن (نظیر کمونیسم و لیبرالیسم)، مظاهر فناوری و اختراعات و اکتشافات جدید بشری را می‌توان زابیده همین دیدگاه آنان درباره جهانی‌سازی آمریکا و غرب دانست. در نگاه آنان، چون آمریکا و غرب دشمن هستند، وسایل ارتباط جمعی و محصولات فناوری که نتیجه تفکر و اندیشه غرب و متأثر از فرهنگ و تمدن آن است نیز خطرناک به‌شمار می‌آید (سیمبر و خاوری، ۱۴۰۲: ۳۱۵). پس از تهاجم شوروی به افغانستان، بنیادگرایی و تفکرات رادیکال در افغانستان به‌شدت تقویت شد. اکثریت نود و نه درصد مردم به شریعت اسلام پایبند هستند. در نتیجه، در این جامعه، فضا و شرایط لازم برای رشد و تبلیغ نظریه‌های دینی کاملاً مناسب است. هرچند ممکن است افراطی تلقی شود.

از سوی دیگر، حمله مسکو به افغانستان و تشکیل حکومت‌های کمونیستی با اصلاحات مدرن و ضد دینی آن‌ها، جامعه مسلمان افغانستان را بسیار خشمگین کرد، به‌گونه‌ای که هر فرد یا گروهی که تئوری اسلامی را تبلیغ می‌نمود، مورد استقبال و تشویق جامعه قرار می‌گرفت. مخصوصاً گروه‌های مجاهدین با انگاره‌های دینی و با برافراشتن پرچم جهاد علیه متجاوزان روس و نیز ترویج نظریه دینی، مورد توجه مردم افغانستان قرار گرفتند (Rajabi, 2013: 63).

دین در جامعه افغانستان از جایگاه خاصی برخوردار است؛ به‌طوری که قوی‌ترین شاخصه هویت‌یابی در جامعه است. تحت این شرایط، افغانستان امروزی، بیشتر از هر جامعه و کشوری با این پدیده درگیر است و سال‌ها خوانش و گفتمان‌های افراطی مقبولیت زیادی در این جامعه پیدا نموده است و خوانش معتدل از دین را سرکوب می‌کند. این خوانش افراطی از دین، سرمنشأ آشوب و نزاع‌های مختلف، از جمله درگیری‌های خانمان‌سوز و فاجعه‌بار در این سرزمین است (قادری و قسیم، ۱۴۰۰: ۳۵۶). در واقع، بعد از شروع اصلاحات امان‌الله خان، رهبران قومی پشتون علیه او اعتراض نمودند. در این شرایط، رهبران مذهبی نیز با رهبران قومی همگام شدند.

در ابتدا فردی مذهبی به نام ملا عبدالله گردیزی^۲ موسوم به «ملای لنگ»، شورش علیه برنامه‌های تجددطلبانه امان‌الله خان را بر عهده گرفته بود. این برای نخستین بار در تاریخ مدرن افغانستان بود که رهبران مذهبی به‌جای رهبران قومی نقش هدایتگر جریان‌ها را بر عهده گرفته

^۱. Defenders of God: The Fundamentalist Revolt Against the Modern Age (1989)

^۲. Mullah Abdullah Gardizi

بودند؛ لذا، دغدغه‌های مذهبی در این کشور به تدریج خود را علنی می‌نمود. در مبارزه علیه داوود خان و سپس کمونیست‌ها، این مذهبیون بودند که ملاحظات قومی را استحکام بخشیده و به موازات دغدغه‌های قومی، دغدغه‌های مذهبی نیز به‌عنوان یک نیروی پویا، به روند تحولات شکل داد (دهشیار، ۱۳۹۱: ۶۹).

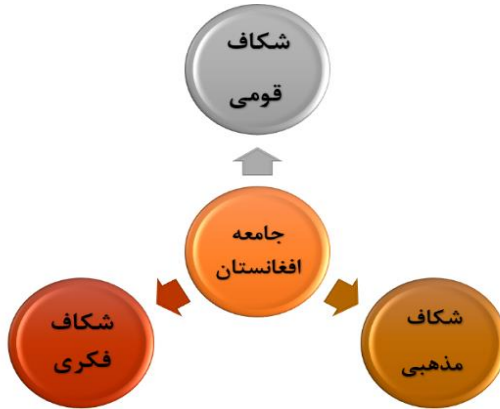
بنابراین، افغانستان در قرون معاصر با ورود امواج مدرنیته مواجه شده و در این راستا، حکام افغان با سلسله‌ای از اقدامات سعی نموده تا سنت را با مدرنیسم آشتی دهند. امان‌الله خان، ظاهر شاه، جمهوری خواهان و کمونیست‌ها به نوبه خود درصدد این مهم برآمدند. لیکن، نیروهای سنت‌گرا با این جریانات، طی سده گذشته مقابله کرده و بر اثر جدال سنت و مدرنیسم در افغانستان، بنیادگرایی افراطی و به‌عنوان نیروی مخالف در برابر مدرنیسم عرض‌اندام نموده است. همچنین، وجود بحران‌های مکرر داخلی و خارجی در افغانستان، قدرت‌گیری بنیادگرایان را تسریع نموده است.

۴. جامعه سه شکافی فعال

در افغانستان هویت قومی به دو شکل خود را متجلی نموده است. از یک‌سو، تنازع قومی اقوام با یکدیگر که پیشینه‌اش به دوران احمدشاه ابدالی برمی‌گردد. در این دوره، فرهنگ سیاسی پشتون والی می‌کوشد، استیلای خود بر سایر اقوام افغانستان نظیر ازبک و هزاره را تثبیت نماید. از سوی دیگر، تنازع درون قومی که سابقه‌اش به دوران امان‌الله خان برمی‌گردد. در این نوع، طایفه ابدالی می‌کوشد سلطه خود را بر سایر طوایف پشتون تثبیت نماید (ایمان و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۹۳). افزون بر این، مذهب در افغانستان، عنصری بارز برای ایجاد یک هویت محسوب شده و تبلور آن در زندگی مردم بیشتر از هر عامل دیگری نمایان‌تر است. این عامل وقتی که با تفرقه قومی همپوشانی پیدا می‌کند، یعنی هر قوم مذهب خاص نیز داشته باشد، نتیجه آن، تشدید اختلافات قومی می‌شود که به عنوان نمونه، تنها در مزارشریف در زمان ورود طالبان منجر به قتل ۶۰۰۰ نفر و مفقودشدن ۱۵۰۰۰ نفر می‌شود (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۳).

همچنین، یک کشاکش فکری و عملیاتی بین نیروهای سنت‌گرا و محافظه‌کار از یک‌سو و نیروهای مدرنیست و تحول‌خواه از سوی دیگر در فضای افغانستان در جریان و تکاپو است. بر این اساس، افغانستان دارای یک جامعه سه شکافی است که شکاف‌های قومی، مذهبی و فکری آن را تشکیل داده است. این شکاف‌ها در وضعیت فعال به سر می‌برد. به این معنا که با نگاه به تاریخ معاصر اخیر افغانستان، مشاهده می‌شود که شکاف‌های مزبور یا زمینه‌ساز تحولات بوده و یا به تحولات جهت داده است.

نگاره شماره یک: جامعه سه شکافی افغانستان



(منبع: یافته‌های پژوهشگران)

ناهمگونی‌های سه‌گانه در افغانستان منتهی به شکل‌گیری شکاف‌های سه‌گانه در افغانستان شده است. ناهمگونی قومی، این جامعه را دچار شکاف قومی نموده است. این شکاف قومی، جامعه افغانستان را دچار تعارضات و تنش‌های قومی نموده است. متعاقباً، ناهمگونی مذهبی در این جامعه باعث شکاف مذهبی در افغانستان شده است. در نتیجه، شکاف مذهبی باعث تنش‌ها و تعارضات مذهبی شده است. علاوه بر این، تضاد تفکرات سنتی با تفکرات مدرنیستی، منتهی به شکل‌گیری شکاف فکری در افغانستان شده است. نتیجه این امر نیز، رشد پدیده بنیادگرایی افراطی در افغانستان بود.

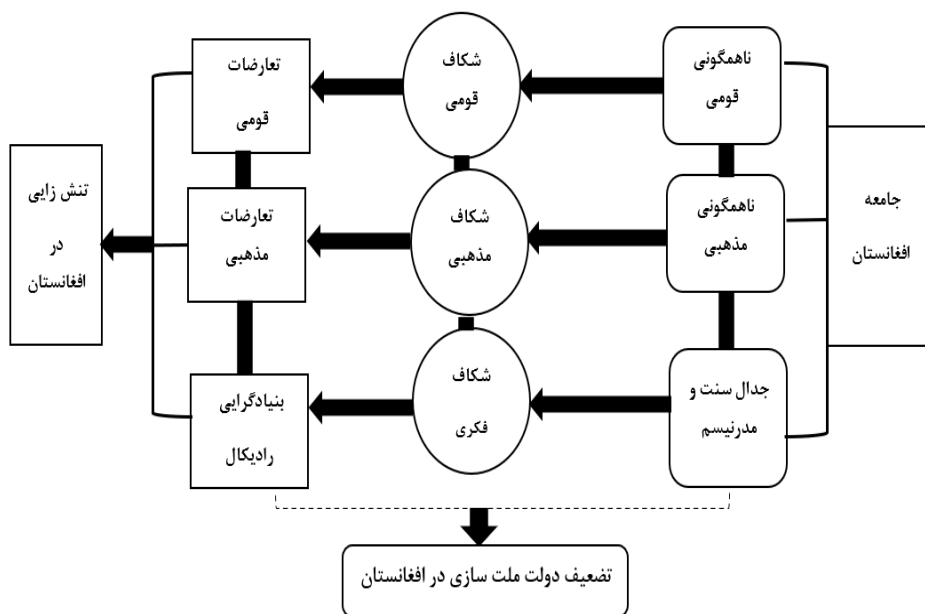
به موازات نظریه سازه‌نگاری و با عنایت به نقش شکاف‌های کلان افغانستان در فرآیند شکل‌گیری تحولات، می‌توان چنین عنوان نمود که چارچوب‌های معرفتی اقوام (پشتون، هزاره، ازبک، تاجیک) و مذاهب (اهل سنت، شیعیان) و نیروهای سنت‌گرا و محافظه‌کار و تعامل آن‌ها با یکدیگر، معانی مشترکی را ایجاد نموده و بر اساس این پارامترها، مجموعه‌ای از هویت‌ها در افغانستان شکل می‌گیرد. هر قوم، مذهب و جریان فکری در این فضا مبتنی بر ادراکی که از هویت خود دارد به تعریف منافع و جایگاه خود مبادرت ورزیده و الگوهای تعامل و تنازع را شکل می‌دهد.

۵. چرخه تنش‌زایی در افغانستان

ملت، مجموعه‌ای از مردمی است که دارای فرهنگ، تاریخ و ارزش‌های مشترک هستند تا این ارزش‌ها موجب انسجام و همبستگی گروه‌های مختلف در قالب یک دولت شود. در کشورهایی که ناسیونالیسم قومی و مذهبی وجود دارد، روند ملت‌سازی با چالش‌های زیادی مواجه است

(Khurasani,2023:46). بر این مبنا، شکاف‌های سه‌گانه مزبور، منتهی به تضعیف روند دولت - سازی در افغانستان می‌شود. شکاف قومیتی، مذهبی و فکری در این جامعه، بر حجم کشاکش‌های بازیگران فعال در جامعه افغانستان می‌افزاید و از رسیدن به نقطه یکپارچگی ملی جلوگیری می‌نماید. همچنین، حس ناسیونالیسم ملی را در ذهنیت و کنش بازیگران تضعیف می‌نماید. این شکاف‌ها با تزریق ناامنی و التهاب در فضای افغانستان، منجر به هزینه‌زایی و مشغول نمودن دولت مرکزی می‌شود و بستر مخربی را برای حکمرانی مرکزی فراهم می‌کند که نتواند دایره اقتدار و حاکمیت خود را بر تمامی افغانستان بگستراند.

نگاره شماره دو: همسویی شکاف‌های سه‌گانه با ناامنی در افغانستان



(منبع: یافته‌های پژوهشگران)

برساخت‌گرایان، هویت‌ها را عامل انقطاع و مرزبندی بازیگران در پهنه یک محیط تلقی می‌کنند؛ لذا، چنین استنباط می‌شود که تفاوت‌های قومی، مذهبی و فکری در بافتار جامعه افغانستان منجر به تمایز افراد و گروه‌ها از همدیگر شده است. در این شرایط، هریک از بازیگران، ادراک مختص خود را از جهان پیرامونی داراست. این وضعیت منجر به انفکاک و صف‌آرایی اجزای جامعه افغانستان در برابر همدیگر می‌شود. در این فضا، هریک از بازیگران شروع به هویت‌سازی

نموده و بین خود و دیگری مرزبندی می‌نماید. این مرزبندی‌ها، شکاف‌های سه‌گانه در افغانستان را ایجاد و بر اثر کنش‌گری این شکاف‌های پویا، شرایطی ایجاد شده است که مردم افغانستان قابلیت بالایی برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر نداشته باشند و بنابراین، جامعه افغانستان دچار گسست اجتماعی شود. این گسست نیز زمینه‌های ظهور و بروز نا امنی و اضمحلال اجتماعی را فراهم آورده است.

از منظر دیگر، جامعه سه شکافی افغانستان، باعث تشدید بحران فراگیر ملی در افغانستان شده است که عواقب آن بر امنیت و منافع همسایگان نیز قابل تسری است. به بیان دیگر، این بحران فراگیر در دولایه خود را عیان و هویدا ساخته است. لایه نخست، ضعف ملت‌سازی و بحران هویت ملی است. ساختار و بافتار الگوهای رفتاری در افغانستان بر مدار قومیت در گردش است. در این شرایط، ناسیونالیسم ملی از سوی ناسیونالیسم قومی به چالش کشیده شده است و این کشور را به بحران هویت ملی دچار نموده است. ماحصل آن، برون‌ریزی پیامدهای منفی آن بر کشورهای همسایه افغانستان بوده است. لایه دوم، ضعف دولت‌سازی و بحران حاکمیت سرزمینی است.

عدم کارآمدی و ناتوانی کارکردی دولت‌های مرکزی افغانستان در اعمال اقتدار و حاکمیت بر سراسر قلمرو این کشور، منجر به بحران حاکمیت سرزمینی در این کشور شده است؛ بنابراین، این شرایط باعث شده است، نظام‌هایی که در افغانستان بر مسند تکیه می‌زنند با القایی نظیر دولت فرومانده، دولت شکست‌خورده^۱، دولت شکننده^۲، دولت ورشکسته^۳ و دولت فروپاشیده^۴ اطلاق شوند (Singh, 2004: 546). در این محیط متلاطم و آشوبناک، همسایگان افغانستان در مرزهای خود با دو چالش مواجه هستند؛ اول، مرزهای کنترل‌ناپذیر و دوم: ازدیاد تهدیدها.

وضعیت شکننده و بی‌ثبات در مرز با افغانستان، سبب‌ساز صرف هزینه‌های مالی و انسانی هنگفت از سوی دولت‌های هم‌جوار به‌منظور مدیریت حوادث با افغانستان می‌شود؛ لذا، از رهگذر ناتوانی دولت‌های مرکزی در افغانستان، می‌بایست هزینه این ضعف کارکردی را بپردازند. بر این مبنای، در نگاره زیر، چرخه تنش‌زایی افغانستان به تصویر کشیده شده است.

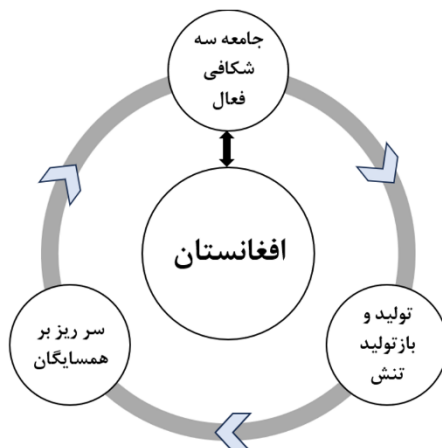
1. Failed state

2. Fragile state

3. Bankrupt state

4. Collapsed state

نگاره شماره سه: چرخه تنش‌زایی مداوم در افغانستان



(منبع: یافته‌های پژوهشگران)

مطابق با چرخه مذکور، کشور افغانستان واجد یک جامعه سه شکافی فعال است که منجر به تولید و بازتولید تنش در جغرافیای افغانستان می‌شود. در نتیجه، بر امنیت این کشور ضربه وارد می‌نماید. شکاف‌های سه‌گانه علاوه بر پیامدهای درون سیستمی، واجد عواقب برون سیستمی است و برآیند این وضعیت امنیت‌زدا، به نواحی پیرامونی افغانستان نظیر خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی نیز تسری پیدا می‌کند. بنابراین، کشورهای همسایه و مناطق مجاور افغانستان به علت قرابت جغرافیایی با این فضای آشوبناک، تحت تسری پیامدهای منفی آن است. هجوم امواج پناهندگان به کشورهای هم‌جوار، سرایت تحرکات و تفکرات تروریستی به همسایگان، تهاجم نظامی دول غربی برای مقابله با بنیادگرایی، سرایت نزاع‌های قومی و مذهبی و... از مصادیق پیامدهای منفی این چرخه، بر امنیت کشورهای پیرامون افغانستان است.

نتیجه‌گیری

شکاف‌های سه‌گانه موجود در نظام اجتماعی افغانستان، ماهیتاً دارای خصایص و ویژگی‌هایی است. به عبارت دیگر:

شکاف‌های مزبور، پویا و فعال هستند؛ شکاف‌های مزبور، مخرب هستند؛ شکاف‌های مزبور، امنیت‌زدا هستند؛ شکاف‌های مزبور، متصلب و کم انعطاف هستند و؛ شکاف‌های مزبور، واجد تأثیرات فرامرزی هستند.

برساخت‌گرایان، امنیت را در ذهنیت‌ها و هویت‌های بازیگران در پهنه یک محیط جست‌وجو می‌نمایند. وجود هویت‌های متعارض، باعث شده است تا جامعه افغانستان به صورت دوره‌ای، دچار برخورد و تنش شود. این تنش‌ها، گاه در شکل نزاع پشتون‌ها با هزاره‌ها مشاهده می‌شود، گاه در قالب جنگ داخلی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۹۶) متبلور می‌شود و گاه در شکل مبارزات مسلحانه گروه‌های بنیادگرای رادیکال نظیر داعش خراسان و طالبان متجلی می‌شود. علاوه بر این، شکاف‌ها و تعارض‌های سه‌گانه، دولت - ملت‌سازی در افغانستان را تضعیف می‌نماید. به عبارت دیگر، تعارضات قومی - مذهبی و فکری به نزاع‌ها و اختلافات دامن زده و ضمن تشدید تنش‌ها و ناآرامی‌ها، امنیت افغانستان را کاهش داده و بی‌ثباتی را در بافتار و ساختار جامعه افغانستان تزیق می‌کند. این وضعیت، منجر به تضعیف دولت‌های شکننده در افغانستان می‌شود. در نتیجه، سرعت جامعه افغانستان در حصول هویت یکپارچه ملی و توانایی دولت به منظور اعمال کارویژه‌های خود کاهش می‌یابد.

شکاف‌های سه‌گانه از سوی متغیرهای اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیک تقویت می‌شود. به بیان دیگر، در شکل‌گیری بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های ایجاد شده در افغانستان، علاوه بر لایه اجتماعی، لایه‌های اقتصاد، سیاست و ژئوپلیتیک نیز مؤثر است. در لایه اقتصادی، فقر عمومی مردم، در لایه سیاسی، ضعف حاکمیت سراسری دولت و در لایه ژئوپلیتیک نیز، رقابت و مداخلات قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای منتهی به استمرار و تداوم بی‌ثباتی در افغانستان شده است. در این شرایط، سطح اجتماعی، کانون مرکزی بحران را تشکیل داده است. سطوح سیاسی و اقتصادی، لایه میانی بحران را ایجاد نموده است و سطح ژئوپلیتیک نیز پوسته بیرونی این شرایط آشوبناک را تشکیل داده است.

منابع و مأخذ

فارسی

- احمدی، فاطمه (۱۳۹۹). «بررسی وضعیت مشارکت سیاسی-اجتماعی زنان در کشور افغانستان»، فصلنامه پژوهش‌های اسلامی جنسیت و خانواده، سال سوم، بهار و تابستان، شماره ۴.
- ایمان، محمدتقی و موحد مجد، مجید و یاراحمدی، علی، و امانی، گلاب شاه (۱۳۹۸). «تبیین جامعه‌شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان». فصلنامه علوم اجتماعی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)، سال ششم، تابستان، شماره ۱۶.

امنیت افغانستان در پرتو نظام اجتماعی آن □ ۹۳

پور هروی، عزیز و محقق، حمید (۱۳۹۹). «عوامل موثر بر پیدایش و گرایش به بنیادگرایی»، فصلنامه تفسیر دانش سیاسی، سال دو، بهار، شماره ۳.

توکلی، فائزه (۱۴۰۰). «جنبش‌های سیاسی - اجتماعی زنان در افغانستان از امان الله خان تا طالبان»، فصلنامه پژوهاک زنان در تاریخ، سال اول، تابستان، شماره ۴.

خراسانی، رضا و فصیحی، ابوالفضل (۱۴۰۱). «اسطوره‌ی زعامت و جنگ داخلی در افغانستان»، فصلنامه دانش سیاسی، سال هجدهم، بهار، شماره ۱.

خضری، رؤیا (۱۳۸۸). «جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال سوم، پاییز، شماره ۱۰.

دکمچیان، هرایر (۱۳۹۰). «جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.

درویشی، هادی، و رضایی، احمد. (۱۴۰۰). «در معنا و شاخص بنیادگرایی اسلامی»، فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، دوره ۱۷، شماره ۶۲.

دهشیار، حسین (۱۳۹۱). «پارادوکس آمریکا در افغانستان: هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم‌پذیر». فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۹، زمستان، شماره ۴.

رفیع، حبیب‌الله (۱۳۹۰). تاریخ فشرده افغانستان، پيشاور، نشر کتابخانه سيار اريك.

ساسان پور، شهرزاد و درستی، احمد (۱۳۹۰). «ناکامی‌اصلاحات‌امان‌الله‌خان و شکل‌گیري حکومت بچه سقا در افغانستان»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم، تابستان، شماره ۸.

سرخیل، بهنام و ولی، علی (۱۳۹۸). «قوم هزاره در دوره گذار، فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو»، فصلنامه تحقیقات سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، زمستان، شماره ۴۱.

سیمبر، رضا و خاوری، عبدالله (۱۴۰۲). «ریشه‌های اندیشه سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، پاییز و زمستان، شماره ۲۳.

شفق خواتی، محمد (۱۳۹۰). «نگاهی اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، سال سوم، تابستان، شماره ۷.

صمدی، محمدرضا (۱۳۹۷). بنیادگرایی دینی، علل ظهور و رشد در افغانستان، کابل، مؤسسه انتشارات مقصودی.

فرجی‌راد، عبدالرضا و همکاران (۱۳۹۰). «بررسی روند دولت - ملت سازی در افغانستان و موانع پیش رو»، دانشنامه دانشگاه آزاد اسلامی.

فیروزی، سید محمد و همکاران (۱۴۰۲). «زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی و فرهنگی نظم و امنیت در افغانستان»، فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال پنجم، شماره ۱۵.

قادری، صلاح‌الدین و قسیم، تنویر احمد (۱۴۰۰). «پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی دینی در افغانستان از واکنش به سکولاریسم تا سکولاریسم واکنشی»، فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دوازدهم، بهار و تابستان، شماره ۱.

- کریمی، حمیدرضا (۱۴۰۰). رساله دکتری: **راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی ایران در دوران گذار نظم بین‌الملل**، دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- کیومرث، جهانگیر، و حسینی، سیده صدیقه (۱۳۹۳). «دولت‌سازی در افغانستان در رهیافت واقع‌گرایی ساختارگرا». **مجله سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، پاییز، شماره ۳۳.
- مرادی، بهروز (۱۳۹۲). بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم، **فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران**، سال سوم، بهار، شماره ۸.
- موسوی سنگلاخی، سید علی (۱۳۸۸). **تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی**، پاکستان، انتشارات میوند.
- ناصری داوودی، عبدالمجید و فهیمی، علی (۱۳۹۰). «اصلاحات فرهنگی - اجتماعی امان... در افغانستان». **فصلنامه سخن تاریخ**، سال پنجم، بهار، شماره ۱۲.
- یوسف زهی، ناصر، فرزانه پور، حسین، و بخشی، احمد (۱۳۹۷). «جایگاه جغرافیای اقتصادی خراسان جنوبی در نمود ایده «اقتصاد شرقی ایران» (با تأکید بر افغانستان)». **فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی**، بهار، شماره ۳.

لاتین

- Abdulla, H. K. M. (2021). The Saur Coup (27 April 1978) in Afghanistan A Study of Political History. **Halabja University Journal**, 6(1), 132-151.
- Agwani, M. S. (1980). The Saur revolution and after. **International Studies**, 19(4), 557-573.
- Armajani, J. (2021). **The Taliban**. In **Handbook of Islamic Sects and Movements** (pp. 348-348). Brill.
- Bennett, M. (2012). "Paradigmatic Assumptions and a Developmental Approach to Intercultural Learning." In M. Vande Berg, M. Paige, & K. Lou (Eds), Student learning abroad. Sterling, VA: Stylus.
- Bordonaro, L. (2023). **The Pashtunistan Issue in Light of Uneven and Combined Development: Pashtun Nationalism and Nation Buidling** (Master's thesis, Middle East Technical University).
- Christensen, A. (2013). **When Muslim identity has different meanings: Religion and Politics in contemporary Afghanistan**. In **Islam: State and Society** (pp. 143-154). Routledge.
- Chua, A. (2014). The Promise and Failure of King Amanullah's Modernisation Program in Afghanistan. **The ANU Undergraduate Research Journal**, 5, 35-49
- Dietrich, Hardt (2021). How to make elite experiments work in international relations. **European Journal of International Relations**, 27(2), 596-621.
- Elham, M. B., Samimi, S., & Nazari, M. J. (2023). The three big wars between Afghanistan and England. **Sprin Journal of Arts, Humanities and Social Sciences**, 2(08), 10-25.
- Emadi, H. (1997). The Hazaras and their role in the process of political transformation in Afghanistan. **Central Asian Survey**, 16(3), 363-387.
- Evason, N. (2019). **Islam in Afghanistan**, Available at: <https://culturalatlas.sbs.com.au/afghan-culture/afghan-culture-religion>.

- Fazilat, S. M. (2020). **Afghanistan civil war and ethnic conflicts 1992-2018** (Master's thesis, Lisansüstü Eğitim Enstitüsü).
- Frantzell, A. (2011). **Human Security, Peacebuilding, and the Hazara Minority of Afghanistan**. Lund, Sweden: **Lund University**.
- Fremont-Barnes, G. (2014). **The Anglo-Afghan Wars 1839–1919**. Bloomsbury Publishing.
- Galeotti, M. (2021). **The Panjshir Valley 1980–86: The Lion Tames the Bear in Afghanistan** (Vol. 369). Bloomsbury Publishing.
- Gouttierre, T. E. (2012). What History Can Teach Us about Contemporary Afghanistan. **Education About Asia**, 17(2).
- Hakimi, M. J. (2023). The genocide of hazaras. **Virginia Journal of International Law Online**, 63.
- Hoffmann, M.J. (2015). **Ozone Depletion and Climate Change: Constructing a Global Response**. Albany: **SUNY Press**.
- Hollifield, T. (2013). **History of Afghanistan**. Defense Intelligence Agency US, Report.
- Irwin, L. G. (2009). Reforming the Afghan National Police. **Joint Forces Quarterly**, 52, 72.
- Isa, Erbas-m (2022). Constructivist Approach in Foreign Policy and in International Relations, **Journal of Positive School Psychology** 2022, Vol. 6, No. 3.
- Kalinovsky, A. M. (2011). **A long goodbye: the Soviet withdrawal from Afghanistan**. Harvard University Press.
- Kartal, R. N. (2020). Problem Of Ethnicity, Religion And Politics In Afghanistan: A Panorama Of Pashtunisation Politics. **Al Farabi Uluslararası Sosyal Bilimler Dergisi**, 5(1), 55-63.
- Khan, M. F., Ali, S., & Khan, H. U. (2021). Ethnic conflict and the political instability in Afghanistan. **Pakistan Journal of International Affairs**, 4(2).
- Khurasani, E. (2023). Nation Building Elements in Afghanistan. **Journal of Humanities and Social Sciences Studies**, 5(3), 46-54.
- Lamer, Wiebke and Foster ,Erin (2011).**Afghan Ethnic Groups: A Brief Investigation**, Comprehensive Information on Complex Crises. Available at:<https://reliefweb.int/report/a95fghanistanafghan-ethnic-groups-brief-investigation>
- Mansfield, D. (2020). Trying to be all things to all people: alternative development in Afghanistan. **Drug Policies and Development** (pp. 79-105). Brill Nijhoff.
- Mendoza, K. (2008). **Islam and Islamism in Afghanistan**. Islamic Legal Studies Program, Harvard.
- Murthy, C. S. R. (2002). Taliban and the Afghanistan Problem, 1996-2001: Role of the UN. **Himalayan and Central Asian Studies**, 6(1), 4-34.
- Musleh, W. (2023). Administrative Law Initiatives And Reforms. **Ohio Northern University International Law Journal**, 1(1), 5.
- Мухамма Д, А. (2018). Afghanistan: Political Difficulties And Status Of The Tajiks In The State Power. **Известия Академии наук Республики Таджикистан**. Отделение общественных наук, (1), 22-27.
- Nurkulov, N. (2020). Historic Roots and Impact of Ethnic Uzbeks on Political Circumstances in Afghanistan. **Global Journal of Human-Social Science**, 20(F6), 19-29.

- Qayum, H., Shah, Z., & Alam, J. (2017). Afghanistan in the historical perspective. **Global Political Review**, 2(1), 46-53.
- Rajabi, F. (2013). **The reasons for the existence of fundamentalism in Afghanistan**. Available at: <https://citeseerx.ist.psu.edu/document?repid=rep1&type=pdf&doi=16980d4eb6a08a084e7cf204f818cc623e7e7cca>.
- Reza Husseini, S. A. I. D. (2012). Destruction of Bamiyan Buddhas Taliban Iconoclasm and Hazara Response. **Himalayan and Central Asian Studies**, 16(2), 15-50.
- Rubin, B. R. (1996). Afghanistan: the forgotten crisis. **Refugee Survey Quarterly**, 15(2), 1-35.
- Ruttig, T. (2016). **Who Was King Habibullah II?** A query from the literature. Available at: <https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/context-culture/who-was-king-habibullah-ii-a-query-from-the-literature/>
- Sarina, Theys(2018). **Introducing Constructivism in International Relations Theory**, Newcastle University, UK, Available at: https://www.e-ir.info/2018/02/23/introducing-constructivism-in-international-relations-theory/#google_vignette
- SCA(2020). **Religion in Afghanistan**, Available at: <https://swedishcommittee.org/religion/>.
- Semple, M. (2011). The Rise of the Hazaras and the Challenge of Pluralism in Afghanistan 1978–2011. In Carr Center for Human Rights Policy. **Center for Middle Eastern Studies**, ICIS Workshop Policy Papers.
- Siddique, A. (2023). **Afghanistan's Shi'ite Minority Suffers 'Systematic Discrimination' Under Taliban Rule**, Available at: <https://www.rferl.org/a/afghanistan-taliban-shiite-persecution-discrimination/32507042>.
- Singh, K. R. (2004). Post-War Afghanistan: Reconstructing a failed state. **Strategic Analysis Quarterly**, 28(4), 546-560.
- Sinno, A. H. (2010). **The strategic use of Islam in Afghan politics. Religion and politics in south Asia**, New York: Routledge.
- Stanikzai, A., Shinwari, F. G., & Hemat, T. (2022). Introduction to Ghazi Amanullah Khan's Administrative and Economic Reforms. **American Journal of Social Development and Entrepreneurship**, 1(1), 17-21.
- Wahab, S., & Youngerman, B. (2007). **A brief history of Afghanistan**. Infobase Publishing.
- Walter, T. (2019). The road (not) taken? How the indexicality of practice could make or break the 'new constructivism'. **European Journal of International Relations**.
- Williams, B. G. (2014). **Afghanistan after the Soviets: From jihad to tribalism. Small Wars & Insurgencies**, 25(5-6), 924-956.
- Yousaf, M., & Adkin, M. (2017). **The Battle for Afghanistan: The Soviets Versus the Majahideen During the 1980s**. Casemate Publishers.